

رساله سیاسیه  
حضرت عبدالبهاء  
طهران ۱۹۳۴

در یکی از الواح حضرت عبدالبهاء میفرماید: رسالهء سیاسیه که چهارده سال قبل تألیف شد و بخط جناب مشکین قلم مرقوم گردید و در هندوستان طبع شد و انتشار داده گشت آن رساله البتّه در طهران هست و یک نسخه ارسال میشود بعموم ناس بنمائید که جمیع مضرات حاصله و فساد و فتنه در آن رساله باوضح عبارت مرقوم گردیده و در آن رساله حقوق مقدّسهء دولت و حقوق مرعیّه ملت و تعلّقات بین راعی و رعیت و روابط بین سائس و مسوس و لوازم ما بین رئیس و مرئوس مرقوم گردیده. این است روش و سلوک این آوارگان و این است مسلک و منهج این مظلومان و السلام علی من اتّبع الهدی

۱۱ ج ۱ سنه ۱۳۲۵ (عبدالبهاء عبّاس)

## هو الله

ستایش و نیایش پاک یزدانی را سزا که بنیان آفرینش را بر ظهور کمالات مقدسهء عالم انسانی نهاد که هویت غیب بشعون و آثار و احکام و افعال و اعیان و اسرار در عرصهء شهود مشهود گردد و انوار حقیقت [ كُنْتُ كَنْزًا مَخْفِيًّا فَأَحْبَبْتُ أَنْ أُعْرَفَ ] از مطلع صبح عیان نمایان شود. و محامد و نعوت کلیه حقیقت شاخصه بزرگواری را لائق که شمس حقیقت جهان الهی و نیر اعظم عالم انسانی و مرکز سنوحات رحمانیت و مطلع آثار باهره حضرت احدیتست و بظهورش سرّ [ فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِأُعْرَفَ ] در حیز شهود تحقق یافت ﴿ وَ تَرَى الْأَرْضَ هَامِدَةً فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَ رَبَّتْ وَ أَنْبَتَتْ مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ ﴾. در این ایام و اوقات چون بعضی وقایع مخالف کلّ شرایع که مخرب بنیاد انسانی و هادم بنیان رحمانیست از بعضی نادانان و بیخردان و شورشیان و فتنه جویان سرزده دین مبین الهی را بمانه نموده ولولء آشوبی بر انگیخته اهل ایران را در پیش امم دنیا از بیگانه و

آشنا رسوا نمودند سبحان الله دعوی شبانی نمایند و صفت گرگان دارند و قرآن خوانند و روش درندگان خواهند صورت انسان دارند و سیرت حیوان پسندند ﴿وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَ لَكِن لَّا يَشْعُرُونَ﴾، لهذا لازم شد که جمله در اسّ اساس آئین یزدانی بیانی رود و بجهت هوشیاری و بیداری یاران ذکری شود\*

این مشهود و واضحست که در طینت و فطرت جمیع موجودات قوّت و استعداد ظهور دو نوع کمالات موجود یکی کمالات فطریّه که من دون واسطه صرف ایجاد الهی است و دیگری کمالات اکتساییه است که در ظلّ تربیت مربّی حقیقی است. در اعیان خارجه ملاحظه نمائید که در اشجار و ازهار و اثمار یک طراوت و لطافت فطریّه که صرف موهبت الهیّه است موجود و دیگری نضارت و حلاوت زاید الوصف است که بتربیت باغبان عنایت در آن مشهود. چه که اگر بحال خود گذاشته شود جنگل و آجام گردد گل و شکوفه نگشاید و ثمری نبخشاید و شایسته سوختن و افروختن گردد. و لکن چون در ظلّ تربیت و عنایت مربّی در آید بستان و گلستان شود چمن و گلشن گردد ازهار و اثمار برون آرد و بگل و ریاحین روی زمین

بیاراید. بهمچنین جمعیت بشریّه و هیئت جامعه انسانیّه نیز اگر بحال خویش ترک شود چون حشرات محشور شود و در زمره بهائم و سباع معدود گردد درندگی و تیزچنگی و خونخوارگی بیاموزد و در آتش حرمان و طغیان بسوزد\*

نوع انسان در دبستان آفاق کودکان سبقخوانند و از علل مزمنه سقیم و ناتوان. هیاکل مقدّسه انبیا و اولیا ادیب انجمن رحماند و طیب شفاخانه حضرت یزدان بشیر عنایتند و آفتاب فلک اثر هدایت تا شعله نورانی کمال معنوی و صوری که در حقیقت زجاجی انسانی افسرده و مخمود است بنار موقده الهی بر افروزد و امراض مزمنه بعنایت فیض رحمانی و روح مسیحائی زائل گردد. پس باین دلیل جلیل بوضوح پیوست که انجمن انسانی را تربیت و عنایت مرئی حقیقی لازم و نفوس بشری را ضابط و رابط و مانع و رادع و مشوّق و سائق و جاذب واجب چه که باغ آفرینش جز بتربیت باغبان عنایت و فیوضات حضرت احدیّت و سیاست عادلّه حکومت آرایش و لطافت و فیض و برکت نیابد\*

و این رادع و مانع و این ضابط و رابط و این قائد و سائق بدو قسم منقسم. حافظ و رادع اول قوهء سیاسیّه است که متعلق بعالم جسمانی و مورث سعادت خارجه عالم انسانیت و سبب محافظه جان و مال و ناموس بشری و علت عزّت و علوّ منقبت هیئت جامعه این نوع جلیل است. و مرکز رتق و فتق این قواء سیاسیّه و محور دائره این موهبت ربّانیّه خسروان عادل و امنای کامل و وزرای عاقل و سران لشکر باسل هستند \*

و مربّی و ضابط ثانی عالم انسانی قوه قدسیّهء روحانیّه و کتب منزله سمائیّه و انبیای الهی و نفوس رحمانی و علمای ربّانی. چه که این مهابط وحی و مطالع الهام مربّی قلوب و ارواحند و معدّل اخلاق و محسّن اطوار و مشوّق ابرار. یعنی این نفوس مقدّسه چون قوای روحانیّهء نفوس انسانیه را از شامت اخلاق رذیله و ظلمت صفات خبیثه و کثافت عوالم کونیّه نجات داده حقائق بشریّه را بانوار منقبت عالم انسانی و شئون رحمانی و خصائل و فضائل ملکوتی منور نمایند تا حقیقت نورانیّهء ﴿فَتَبَارَكَ اللهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾ و منقبت ﴿لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ﴾، در هویت مقدّسهء انسانی تحقّق یابد. این است که بفیوضات جلیله این مطالع آیات الهیه

حقائق صافیّه لطیفه انسانیّه مرکز سنوحات مقدّسه رحمانیّت گردد. و بنیان این وظائف مقدّسه بر امور روحانی رحمانی و حقائق وجدانی است تعلّقی بشئون جسمانی و امور سیاسی و شئون دنیوی نداشته بلکه قوای قدسیّه این نفوس طیّبه طاهره در حقیقت جان و وجدان و هویت روح و دل نافذ است نه آب و گل و رایات آیات این حقایق مجرّده در فضای جانفزای روحانی مرتفع نه خاکدان ترابی مدخلی در امور حکومت و رعیت و سائس و مسوس نداشته و ندارند بنفحات قدسیّه الهیّه مخصوصند و بفیوضات معنویّه صمدانیّه مأنوس مداخله در امور سائره نخواهند و سمند همت را در میدان نهمت و ریاست نرانند. چه که امور سیاست و حکومت و مملکت و رعیت را مرجع محترمست و مصدر معین و هدایت و دیانت و معرفت و تربیت و ترویج خصائل و فضائل انسانیّت را مرکز مقدّسی و منبع مشخّصی این نفوس تعلّقی بامور سیاسی ندارند و مداخله نخواهند. اینست در این کور اعظم و رشد و بلوغ عالم این مسئله چون بنیان مرصوص در کتاب الهی منصوص است و باین نصّ قاطع و برهان لامع کلّ باید اوامر حکومت را خاضع و خاشع و پایه سریر سلطنت را منقاد و طائع باشند یعنی در اطاعت و عبودیّت شهریاران رعیت صادق و بنده موافق باشند.

چنانچه در کتاب عهد و ایمان و پیمان باقی ابدی جمال رحمانی که امرش قاطع و فجرش ساطع و صبحش صادق و لامعست بنصّ صریح میفرماید، امر منصوص این است: [ یا اولیاء الله و امنائه ملوک مظاهر قدرت و مطالع عزّت و ثروت حقّند دربارهء ایشان دعا کنید حکومت ارض بآن نفوس عنایت شد و قلوب را از برای خود مقرر داشت نزاع و جدال را نهی فرمود نھیاً عظیماً فی الکتاب هذا امر الله فی هذا الظهور الاعظم و عصمه من حکم المحو و زینه بطراز الاثبات انه هو العليم الحکیم مظاهر حکم و مطالع امر که بطراز عدل و انصاف مزینند بر کلّ اعانت آن نفوس لازم ].

و همچنین در رساله صریحه که مخاطباً ببعضی از علماء میفرماید یک فقره از آن رساله مبارکه این است: [ حال باید حضرت سلطان حفظه الله تعالی بعنایت و شفقت با این حزب رفتار فرمایند و این مظلوم امام کعبهء الهی عهد مینماید از این حزب جز صداقت و امانت امری ظاهر نشود که مغایر رأی جهان آرای حضرت سلطانی باشد. هر ملّتی باید مقام سلطانش

را ملاحظه نماید و در آن خاضع باشد و بامرش عامل و بحکمش متمسک. سلاطین مظاهر قدرت و رفعت و عظمت الهی بوده و هستند این مظلوم با احدی مداهنه نموده کلّ در این فقره شاهد و گواهند. و لکن ملاحظهء شئون سلاطین من عند الله بوده و از کلمات انبیا و اولیا واضح و معلوم. خدمت حضرت روح علیه السّلام عرض نمودند: [ یا روح الله أيجوز أن تعطى الجزية لقيصر أم لا ؟ قال بلى ما لقيصر لقيصر و ما لله لله ]، منع نفرمودند و این دو کلمه یکیست نزد متبصّرین. چه که ما لقيصر اگر من عند الله نبوده نمیفرمودند. و همچنین در آیهء مبارکه ﴿ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ ﴾ مقصود از این اولی الامر در مقام اول و رتبهء اولی ائمه - صلوات الله علیهم - بوده و هستند ایشانند مظاهر قدرت و مصادر امر و مخازن علم و مطالع حکم الهی و در رتبهء ثانی و مقام ثانی ملوک و سلاطین بوده‌اند یعنی ملوکی که بنور عدلشان آفاق عالم منور و روشن است. امیدآنکه از حضرت سلطان نور عدلی اشراق نماید که جمیع احزاب امم را احاطه کند کلّ باید از حقّ از برایش بطلبند آنچه را که الیوم سزاوار است \*



الهي الهى و سيدي و سندی و مقصودی و محبوبی اسئلک بالاسرار  
التي كانت مكنونةً في علمك وبالايات التي منها تضيوع عرف عنايتك و  
بامواج بحر عطائك و سماء فضلك و كرمك و بالدماء التي سفكت في  
سبيلك و بالاكباد التي ذابت في حبك أن تؤيد حضرت السلطان بقدرتك  
و سلطانك ليظهر منه ما يكون باقياً في كتبك و صحفك و الواحك أي  
ربّ خذ يده بيد اقتدارك و نوره بنور معرفتك و زينته بطراز اخلاقك انك  
انت المقتدر على ما تشاء و في قبضتك زمام الاشياء لا اله الا انت الغفور  
الكريم.

حضرت بولس قدّيس در رساله باهل روميّه نوشته: [ لتخضع كل نفس  
للسلاطين العالیه فانه لا سلطان الا من الله و السلاطين الكائنة انما رتبها الله  
فمن يقاوم السلطان فانه يعاند ترتيب الله ( الى ان قال ) لانه خادم الله المنتقم  
الذي ينفذ الغضب على من يفعل الشرّ ] ميفرمايد: ظهور سلاطين و شوکت  
و اقتدارشان من عند الله بوده. در احاديث قبل هم ذکر شده آنچه که علما  
ديده و شنیده‌اند نسئل الله تبارک و تعالی أن يؤيدک يا شيخ على التمسک  
بما نزل من سماء عطاء الله ربّ العالمين \*

پس ای احبّای الهی بجان و دل بکوشید و به نیّت خالصه و اراده صادقّه در خیرخواهی حکومت و اطاعت دولت ید بیضا بنمائید. این امر اهمّ از فرائض دین مبین و نصوص قاطعه کتاب علیّین است. این معلوم است که حکومت بالطّبع راحت و آسایش رعیت خواهد و نعمت و سعادت اهالی جوید و در حفظ حقوق عادلّه تبعه و زبردستان راغب و مائل و در دفع شرور متعدّیان سعی و صائل است. زیرا عزّت و ثروت رعیت شوکت و عظمت و قوّت سلطنت باهره و دولت قاهره است و نجاح و فلاح اهالی منظور نظر اعلیحضرت شهیرارانست و این قضیّه امر فطری است. و اگر چنانچه فتوری در راحت اهالی و قصوری در نعمت و سعادت اعلی و ادانی حاصل گردد این از عدم کفایت پیشکاران و شدّت سورت و جهالت بدخواهانی است که بلباس علم ظاهر و در فنون جهل ماهر و محرّک فتنه در اوّل و آخرند [ الفتنه کانت نائمة لعن الله من ایقظها

\*[

این جمع بیخردان یعنی پیشوایان پنجاه سالست در معابر و منابر و مجالس و محافل در حضور اولیاء امور نسبت باین حزب مظلوم تهمت فساد میدادند و نسبت عناد روا داشتند که این حزب مخرب عالمند و مفسد اخلاق بنی آدم فتنهء آفاقند و مضرت علی الاطلاق علم عصیانند و رایت طغیان دشمن دین و دولتند و عدو جان رعیت. مقتضای عدل الهی ظهور و وضوح حقیقت هر حزب و گروه بوده تا در انجمن عالم معلوم و مشهود گردد که مصلح کیست و مفسد که فتنه جوین چه قومند و مفسدان کدام گروه و الله يعلم المفسد من المصلح [ خوش بود گر محک تجربه آید بمیان ] [ تا سیه روی شود آنکه در او غش باشد ] حال ای احببای الهی بشکرانه الطاف ربّانی پردازید که عادل حقیقی پرده از روی کار هر فرقه برانداخت و اسرار مکنونه نفوس چون کوکب باهر مشهود و ظاهر گردید حمداً له ثمّ شکراً له \*

و حال آنکه وظیفه علماء و فریضه فقها مواظبت امور روحانیّه و ترویج شئون رحمانیّه است. و هر وقت علمای دین مبین و ارکان شرع متین در عالم سیاسی مدخلی جستند و رائی زدند و تدبیری نمودند تشتت شامل موحدین شد و تفریق جمع مؤمنین گشت نائرهء فساد برافروخت و نیران عناد

جهانی را بسوخت مملکت تاراج و تالان شد و رعیت اسیر و دستگیر عوانان. در اواخر ملوک صفویّه علیهم الرّحمة من ربّ البریّة علماء در امور سیاسی ایران نفوذی خواستند و علمی افراختند و تدبیری ساختند و راهی نمودند و دری گشودند که شامت آن حرکت مورث مضرت و منتجّ هلاکت گردید. ممالک محروسه جولانگاه قبائل ترکمان گشت و میدان غارت و استیلاء افغان. خاک مبارک ایران مسخر امم مجاوره گردید و اقلیم جلیل در دست بیگانه افتاد. سلطنت قاهره معدوم شد و دولت باهره مفقود گشت. ظالمان دست تطاول گشودند و بدخواهان قصد مال و ناموس و جان نمودند. نفوس مقتول گشت و اموال منهوب. بزرگان مغضوب شدند و املاک مغضوب. معموره ایران ویران شد و دیهیم جهانبانی مقرّ و سریر دیوان. زمام حکومت در دست درندگان افتاد و خاندان سلطنت در زیر زنجیر و شمشیر خونخواران. پرده نشینان اسیر شدند و کودکان دستگیر. این ثمرهء مداخله علمای دین و فضلالی شرع متین در امور سیاسی شد \*

و نوبت دیگر علماء امت در بدایت حکومت اعلیحضرت آقا محمد خان در امور سیاسی طرحی تازه ریختند و بر فرق ایرانیان خاک مذلت

بیختند در تعیین سلطنت رائی زدند و در تشویش اذهان نغمه و نوائی بناختند عربده و ضوضائی انداختند و علم اختلافی برافراختند. طوفان طغیان بر خاست و سبل فتنه و آشوب مستولی شد هرج و مرج شدید رخ نمود و موج عصیان اوج آسمان گرفت. سران قبائل سر سروری افراشتند و تخم خصومت در کشت زار مملکت کاشتند و بجان یکدیگر افتادند امن وامان مسلوب شد و عهد و پیمان مفسوخ گشت سر و سامانی نماند و امن و امانی نبود. تا آنکه واقعه فاصله کرمان بوقوع پیوست و غبار فتنه و فساد بنشست قطع دابر قوم فاسقین شد و قلع ریشهء مفسدین گشت \*

واقعه ثالثه در زمان خاقان مغفور بود که پیشوایان باز زلزله و ولوله انداختند و علم منحوس برافراختند و ساز جهاد با روس ساختند و با طبل و دهل قطع سبل نمودند تا بحدود و ثغور رسیدند. چون آغاز هجوم نمودند به رجومی گریختند و در میدان جنگ بیک شلیک تفنگ از نام و ننگ گذشتند و عار فرار اختیار کردند و چون جراد منتشر و اعجاز نخل منقعر در شواطی رود ارس و پهن دشت مغان سرگردان و پریشان شدند و نصف ممالک آذربایجان و هفت کرور تومان و دریای مازندران را بیاد دادند \*

و مدار عبرت عظیم واقعه محزنه حضرت عبدالعزیز خان خلد آشیان  
 مظلوم است. در اواخر ایّامش که پیشوایان امت عثمانیان بنای طغیان  
 گذاشتند و رایت عدوان بر افراشتند از روی جنون حرکتی نمودند و در مهمّ  
 امور مدخل و شرکتی خواستند فتنه‌ها برانگیختند و با رجال دولت در  
 آویختند دین مبین و شرع متین را بھانه ساختند و صلاح امت بر زبان راندند  
 و عزل وزراء درخواستند و بنیان انصاف و مرّوت برانداختند خیرخواهان را  
 دور نمودند و بدخواهان را مسرور صادقانرا مغضوب ملّت نمودند و خائنان را  
 محبوب امت. و چون بمقصد خویش موقّق شدند رسم دگر پیش گرفتند  
 تعرّض بسریر سلطنت نمودند و دست تطاول بحکمران و حکومت گشودند  
 فتوی بخلع دادند و بقلع و قمع برخاستند آبروی مرّوت ریختند و غبار ظلم  
 برانگیختند. ستمی روا داشتند که دین مبین را بدنام کردند و شریعت سیّد  
 المرسلین را رسوا. نائره افسوس و حسرت از این حرکت در دلهای عالمیان  
 برافروخت و قلوب جهان و جهانیان بر مظلومیّت آن جهانیان بسوخت.  
 عاقبت اصرار به جنگ نمودند و پنجه و چنگ بیازمودند سلاح بستند و  
 اعلان حرب نمودند و در افواه عوام انداختند که روس دولتی است مایوس و

سپاه و لشکرش پیکری است بیروح سرانش جانند و مردانش ناتوان دولتش بی‌صولتست و حکومتش بی‌قوت و شوکت ما امت قاهره هستیم و ملت باهره جهاد کنیم و بنیاد عناد براندازیم شهره آفاق شویم و سرور امم و دول علی‌الاطلاق. و چون نتایج این حرکات آشکار شد و ثمرات این افکار پدیدار قهر مجسم بود و زهر مکرر نقیمت مشخص بود و نکبت دولت و رعیت. زمین بخون بیگناهان رنگین شد و میدان حرب از تنهای کشته منظر مهیب. عموم رعیت جام بلا کشیدند و سیصد هزار جوانان امت و نورسیدگان مملکت زهر هلاکت چشیدند. چه بنیادهای عظیم که با خاک یکسان شد و چه خاندانهای قدیم که منقرض و فقیر شد. هزاران قراء معموره مطموره شد و ولایات آباد خراب آباد گشت. خزائن بیاد رفت و ثروت دولت و رعیت محو و تاراج و دو کرور رعیت از وطن مألوف مجبور بهجرت شدند و جمع غفیری از سران مملکت و بزرگان ولایت بعد از فقدان ما ملک لانه و آشیانه ترک نموده طفلان خردسال و پیران سال خورده بیسر و سامان سرگردان دشت و بیابان گشتند. علمای پرعربده که نعره الحرب و حیّ علی‌الجهاد میزدند در صدمه اولی فریاد این الملاذ و این المناص برآوردند و بحرب قلیل از اجر جزیل و ثواب جلیل گذشتند و رو بفرار آوردند و این

مصیبت کبری را فراهم کردند. سبحان الله کسانی که تدبیر لانه و آشیانه و تربیت خانه و کاشانه خویش نتوانند و از بیگانه و خویش بیخبرند در مهمّ امور مملکت و رعیت مداخله نمایند و در معضلات امور سیاسی معانده و چون مراجعت بتاریخ نمائی از این قبیل وقایع بیحد و بی پایان یابی که اساس جمیع مداخلهء رؤسای دین در امور سیاسیّه بوده. این نفوس مصدر تشریح احکام الهی هستند نه تنفید یعنی چون حکومت در امور کلّیه و جزئیّه مقتضای شریعت الهیه و حقیقت احکام ربّانیه را استفسار نماید آنچه مستنبط از احکام الله و موافق شریعت الله است بیان نمایند دیگر در امور سیاسی و رعیت پروری و ضبط و ربط مهمّ امور و صلاح و فلاح ملکی و تمشیت قواعد و قانون مملکتی و امور خارجی و داخلی چه اطلاع دارند. و همچنین در جمیع اعصار و قرون اولی مصدر تعرّض به احبّاء الله و تعرّض به موقنین بآیات الله اشخاصی بوده اند که بظاهر بحلیه علم آراسته و تقوی و خشیه الله از قلوبشان کاسته بصورت دانا و بحقیقت نادان و بزبان زاهد و بجان جاحد و بجسم عابد و بدل راقد بودند. مثلاً در زمانی که نفس روح بخش مسیحائی جسم عالم را جان بخشید و نفحات قدس عیسوی عالم امکان را روان مبذول داشت علمای بنی اسرائیل مثل حنّا و قیافا بر آن



جوهر وجود و جمال مشهود و روح محمود زبان اعتراض گشودند و احتراز نمودند و تکفیر کردند و تدمیر خواستند اذیت نمودند و مضرت روا داشتند حواریون را عقوبت نمودند و اشدّ نقتم وارد آوردند فتوای قتل دادند و طرد و حبس کردند شکنجه و عقاب نمودند و باشد عذاب شهید و دم اطهرشانرا سبیل کردند. این تعرّض و تشدّد و نقتم و عقوبت کلّ از جهت علمای امت بود \*

و همچنین در زمان سرّ وجود جمال موعود مؤیّد بمقام محمود حضرت رسول - علیه السّلام - ملاحظه نمائید. معترضین و محترزین معاندین و مکابراین علمای یهود و رهبان عنود و کهنه جهول حسود بودند مثل ابو عامر راهب و کعب بن اشرف و نصر بن حارث و عاص بن وائل و حیّ بن اخطب و امیّة بن هلال. این پیشوایان امت قیام بر لعن و سبّ و قتل و ضرب آن آفتاب مشرق نبوّت نمودند و چنان طغیان در اذیت شمع انجمن عالم انسان داشتند که [ ما اودی نبیّ بمثل ما اودیت ] فرمودند و لسان بشکوه گشودند. پس ملاحظه نمائید که در هر عهد و عصر ظلم و زجر و حصر و جفای شدید و جور جدید از بعضی علمای بیدین بود و اگر

چنانچه حکومت تعرّضی کرد و یا تعرّضی نمود جمیع بغمز و لمز و اشاره و همز این نفوس پر طغیان بود. و همچنین در این اوقات اگر بنظر دقیق ملاحظه نمائید آنچه شایع و واقع از اعتساف علمای بی انصافی بوده که از تقوای الهی محروم و از شریعت الله مهجور و از نار حقد و نیران حسد در جوش و خروشند \*

و اما دانایان پاک دل پاک جانند هر یک رحمت یزدانند و موهبت رحمن شمع هدایتند و سراج عنایت بارقه حقیقتند و حافظ شریعت میزان عدالتند و سلطان امانت صبح صادقند و نخل باسق فجر لامعند و نجم ساطع ینبوع عرفانند و معین مآء عذب حیوان مربّی نفوسند و مبشر قلوب هادی امند و منادی حقّ بین بنی آدم آیت کبری هستند و رایت علیا جواهر وجودند و لطائف موجود مظهر تنزیهند و مشرق آفتاب تقدیس از هستی خاکدان فانی بیزارند و از هوی و هوس عالم انسانی در کنار در مجامع وجود سرمست محامد و نعوت ربّ ودودند و در محفل تجلّی و شهود در رکوع و سجود بنیان الهی را رکن رکینند و دین مبین را حصن حصین تشنگانرا عذب فراتند و گمگشتگانرا سبیل نجات در حدائق توحید طیور شکورند و در

انجمن تفرید شمع پر نور علمای ربّانیند و وارثان نبوی واقفان اسرارند و سرخیل گروه ابرار خلوتگاه ذکر را صومعهء ملکوت کنند و عزلت از غیر را وصول بیارگاه لاهوت شمرند و ما دون ایشان جسم بیجانند و نقش حیطان ﴿ وَ أَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ ﴾، منصوص قرآن \*

هیئت اجتماعیّه بشریّه بالطبع محتاج روابط و ضوابط ضروریّه است. چه که بدون این روابط صیانت و سلامت نیابد و امنیّت و سعادت نیابد عزّت مقدّسه انسان رخ نماید و معشوق آمال چهره نگشاید کشور و اقلیم آباد نگردد و مدائن و قری ترتیب و تزین نیابد عالم منتظم نشود آدم نشو و نما نتواند راحت جان و آسایش وجدان میسر نگردد منقبت انسان جلوه نکند شمع موهبت رحمن نیفرورد حقیقت انسان کاشف حقائق امکان نگردد و واقف حکمت کلّیّه یزدان نشود فنون جلیله شیوع نیابد و اکتشافات عظیمه حصول نپذیرد مرکز خاک مرصد افلاک نشود و صنایع و بدایع حیرت بخش عقول و افکار نگردد شرق و غرب عالم مصاحبت نتواند و قوّه بخار اقطار آفاق را مواصلت ندهد. و این ضوابط و روابط که اساس بنیان سعادت و بدرقه عنایتست شریعت و نظامی است که کافل سعادت و ضابط عصمت

و صیانت هیئت بشریّه است. و چون بحث دقیق نمائی و ببصر حدید نگری مشهود گردد که شریعت و نظام روابط ضروریّه است که منبعث از حقائق اشیاست و الا نظام هیئت اجتماعیّه نگردد و علّت آسایش و سعادت جمعیت بشریّه نشود. چه که هیئت عمومیّه بمثابهء شخص انسان است چون از جواهر فردیّه و عناصر مختلفه متضاده متعارضه موجود گشته است بالضروره معرض اعراض و مطرح امراضست و چون از علل خلل طاری گردد طبیب حاذق و حکیم فائق تشخیص مرض دهد و بتشریح عرض پردازد و در حقائق و دقائق علّت و مقتضای طبیعت اندیشد و مبادی و نتایج و وسائط و حوائج تحرّی نماید و جزئیّات و کلیّاترا فرق و تمیز دهد. پس تفکر نماید که تقاضای این مرض چیست و مقتضای این عرض چه و بمعالجه و مداوا پردازد. از این معلوم شد که علاج شافی و دواء کافی منبعث از نفس حقیقت طبیعت و مزاج و مرض است. بهمچنین هیئت اجتماعیّه و هیکل عالم معرض عوارض ذاتیّه و در تحت تسلط امراض متنوّعه است شریعت و نظام و احکام بمثابه دریاق فاروق و شفاء مخلوقست. پس شخص دانائی تصوّر توان نمود که بخودی خود بعلل مزمنهء آفاق پی برد و بانواع امراض و اعراض امکان واقف گردد و تشخیص اسقام عالمیان تواند و تشریح آلام

هیئت جامعه انسان داند و سرّ مکنون اعصار و قرون کشف تواند تا بروابط ضروریّهء منبعث از حقائق اشیا پی برد و نظام و قوانینی وضع نماید که علاج عاجل باشد و دواى کامل ؟ شبهه ای نیست که ممتنع و مستحیل است. پس معلوم و محقق شد که واضع احکام و نظام و شریعت و قوانین بین انام حضرت عزیز علام است. چه که بحقائق وجود و دقائق کلّ موجود و سرّ مکنون و رمز مصون اعصار و قرون جز خدای بیچون نفسی مطلع و آگاه نه. این است که زاكون ممالک اوروپ فی الحقیقه نتایج افکار چند هزار سال علمای نظام و قانونست با وجود این هنوز ناتمام و ناقص است و در حیّز تغییر و تبدیل و جرح و تعدیل. چه که دانایان سابق پی بمضرت بعضی قواعد نبرده و دانشمندان لاحق واقف گشتند و بعضی از قواعد را تعدیل و بعضی را تصدیق و برخی را تبدیل نموده و مینمایند. باری بر سر مطلب رویم. شریعت بمثابه روح حیاتست و حکومت بمنزله قوّهء نجات شریعت مهر تابانست و حکومت ابر نیسان. و این دو کوکب تابان چون فرقدان از افق امکان بر اهل جهان پرتو افکند یکی جهان جانرا روشن کند و دیگری عرصه کیهان را گلشن یکی محیط وجدان را درفشان نماید و دیگری بسیط خاکدانرا جنّت رضوان. این توده خاک رشک افلاک گردد و این ظلمتکده

تاریک غبطهء عالم انوار ابر رحمت برخیزد و رشحه موهبت ریزد و نفعه عنایت مشک و عنبر بیزد نسیم سحر وزد و شمیم جان پرور رسد روی زمین آیین بهشت برین گیرد و موسم بهار دلنشین آید. ربیع الهی باغ کیهانرا طراوت بدیع بخشد و آفتاب عزت قدیمه آفاق امکانرا روشنی جدید مبذول دارد تراب اغبر عبیر و عنبر شود و گلخن ظلمانی گلبن رحمانی و گلشن نورانی گردد. مقصود این است که این دو آیت کبری چون شهد و شیر و دو پیکر اثر معین و ظهیر یکدیگرند پس اهانت با یکی خیانت با دیگرست و تهاون در اطاعت این طغیان در معصیت با آنست \*

شریعت الهیه را که حیات وجود و نور شهود و مطابق مقصود است قوه نافذه باید و وسایط قاطعه شاید و حامی مبین لازم و مروج متین واجب و شبهه نیست که مصدر این قوه عظیمه بنیه حکومت و بارقهء سلطنت است و چون این قوی و قاهر گردد آن ظاهر و باهر شود و هر چند این فائق و ساطع گردد آن شائع و لامع شود. پس حکومت عادله حکومت مشروعه است و سلطنت منتظمه رحمت شامله دیهیم جهانبانی محفوف به تأیید یزدانی است و افسر شهریاری مزین به گوهر موهبت رحمانی. در کتاب

مبین بنص صریح میفرماید: ﴿قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَ تَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ﴾ پس معلوم و مشهود شد که این عطیه موهبت الهیه و منحه ربانیه است. و همچنین در حدیث صحیح بصریح میفرماید: [ السُّلْطَانُ ظِلُّ اللَّهِ فِي الْأَرْضِ ]. با وجود این نصوص که چون بنیان مرصوص است دیگر کلمه غاصب ناصب چه زعم واضح البطلانست و چه تصوّر بی دلیل و برهان. ملاحظه فرمائید که در آیه مبارکه و حدیث صریح بیان مطلق است نه مقید و ذکر عموم است نه خصوص محتوم. اما شأن ائمه هدی و مقام مقرّین درگاه کبریا عزّت و حشمت روحانیه است و حقوقشان ولایت حضرت رحمانیه اکلیل جلیلشان غبار سبیل رحمان است و تاج و هاجشان انوار موهبت حضرت یزدان سریر معدلت مصیرشان تختگاه قلوبست و دیهیم رفیع و عظیمشان مقعد صدق عالم ملکوت جهانیان جهان جان و دلند نه آب و گل و مالک الملک فضای لا مکانند نه تنگنای عرصه امکان. و این مقام جلیل و عزّت قدیم را غاصبی نه و سالیبی نیست. اما در عالم ناسوت سریرشان حصیر است و صدر جلالشان صفّ نعال اوج عزّتشان حسیض عبودیّت است و ایوان سلطنتشان گوشه عزلت قصور معمور را قبور مطمور شناسند و حشمت آفاق را مشقّت لا تطاق ثروت و گنج را زحمت و رنج

دانند و حشمت بی‌پایان را مشقت جان و وجدان. چون طیور شکور در این دار غرور بدانه چند قناعت نمایند و در حدیقه توحید بر شاخسار تجرید بنطق بلیغ فصیح بمحامد و نعوت حیّ قدیم پردازند. باری مقصود این بود که بصریح آیت و صحیح روایت سلطنت موهبت ربّ عزّت است و حکومت رحمت حضرت ربوبیت. نهایت مراتب این است که شهریاران کامل و پادشاهان عادل بشکرانه این الطاف الهیه و عواطف جلیله رحمانیه باید عدل مجسم باشند و عقل مشخص فضل مجرّد باشند و لطف مصوّر آفتاب عنایت باشند و سحاب رحمت رایت یزدان باشند و آیت رحمن\*

حکومت رعیت پرور واجب الاطاعتست و طاعتش موجب قربت عدل الهی مقتضی رعایت حقوق متبادله است و آیین ربّانی آمر بصیانت شئون متعادل رعیت از راعی حقّ صیانت و رعایت دارد و مسوس از سائس چشم حمایت و عنایت مملوک در صون حمایت ملوک است و اهالی در پناه حراست پادشاه معدلت سلوک [ کلّ راع مسؤول عن رعیتته ]. حکومت رعیت را حصن حصین باشد و کھف امین سلطنت ملاذ منیع باشد و ملجأ رفیع حقوق رعایا و برایا را بجمیع قوی محفوظ و مصون فرماید و عزّت و



سعادت تبعه و زبردستان را ملحوظ و منظور دارد چه که رعیت ودیعهء الهیه است و فقرا امانت حضرت احدیت. بهمچنین بر رعیت اطاعت و صداقت مفروض و قیام بر لوازم عبودیت و خلوص خدمت محتوم و حسن نیت و شکرانیت ملزوم تا با کمال ممنونیت تقدیم مالیات نمایند و بنهایت رضایت حمل تکالیف سالیان و در تزیید علو شأن پادشاهان کوشند و در تأیید قوت حکومت و تزیید عزت سریر سلطنت بذل مال و جان نمایند. چه که فایدهء این معامله و ثمره این مطاوعه عائد بر عموم رعیت گردد و در حصول حظّ عظیم و وصول بمقام کریم کلّ شریک و سهم شونند. حقوق متبادل است و شئون متعادل و کلّ در صون حمایت پروردگار عادل \*

دولت و حکومت در مثل مانند رأس و دماغست و اهالی و رعیت بمثابه اعضاء و جوارح و ارکان و اجزاء. رأس و دماغ که مرکز حواسّ و قواست و مدبّر تمام جسم و اعضاء چون قوت غالبه یابد و نفوذ کامله علم حمایت افرازد و بوسائط صیانت پردازد تدبیر حوائج ضروریّه کند و تمهید نواتج و نتایج مستحسنه و جمیع توابع و جوارح در مهد آسایش و نهایت آرامش بکمال آرایش بیاسایند. و اگر در نفوذش فتوری حاصل شود و

قوّتش قصوری ملک بدن ویران گردد و کشور تن بی امن و امان و هزار گونه آفت مستولی شود و سعادت و آسایش جمیع اجزا مختل گردد. بهمچنین چون قوای حکومت نافذ باشد و فرمانش غالب مملکت آرایش یابد و رعیت آسایش و اگر قوّتش متحلّل گردد بنیان سعادت و راحت رعیت متزلزل و منهدم شود. چه که حافظ و حارس و رابط و ضابط و رادع و مانع لازم حکومت است و چون حکومت شبان رعیت بود و رعیت بوظائف تابعیت قیام نماید روابط التیام محکم گردد و وسائط ارتباط مستحکم قوّت یک مملکت و قدرت تمام رعیت در یک نقطه شخص شاخصی تقرّر و تجمّع نماید و شبهه ای نیست که در نهایت نفوذ تحقق یابد چون شعاع آفتاب که در سطح زجاجی مقعر مدور افتد حرارت بتمامها در نقطه وسطای بلور و زجاج اجتماع کند و چنان نافذ و مؤثر و محرّق گردد که هر جسم سخت عاصی متقابل باین نقطه بگدازد ولو تحمل در آتش تواند. ملاحظه نمائید هر حکومت باهره و سلطنت قاهره رعیتش در کمال عزّت و سعادتست و تبعه و زیر دستانش در هر کشوری بزرگوار و محترم در نهایت رعایت و در جمیع مراتب بسرعت تمام در ترقّیند و در معرفت و ثروت و تجارت و صنعت در

علوّ پیاپی و این مشهود و مسلّم در نزد هر عاقل و دانا است بی شبهه و ریب

\*

ای احبّای الهی گوش هوش باز کنید و از فتنه جوئی احتراز و اگر بوی فساد از نفسی استشمام نمائید ولو بظاهر شخص خطیری باشد و عالم بی نظیری بدانید دجال رجالست و مخالف آیین ذوالجلال دشمن یزدان است و هادم بنیان ناقض عهد و پیمان است و مردود درگاه حضرت رحمن. شخص خبیر و بصیر چون سراج منیر است و سبب فلاح و صلاح عالم کبیر و صغیر بموجب ایمان و پیمان در خیر عالمیان کوشد و در راحت جهانیان. ای احبّای الهی آیین رحمانی را دور جوانی است و امر بدیع را موسم ربیع عصر جدید آغاز نشاء اولی است و این قرن قرن برگزیده خداوند یکتا. آفاق امکان از شئون نیّر اوج عرفان روشن و منور است و شرق و غرب عالم از نفحات قدس معنبر و معطر. چهره خلق جدید در نهایت صباحت و ملاححت است و هیکل امر بدیع در غایت قوّت و طراوت. گوش هوشرا بر نصایح و وصایای الهی گشائید و در صدق نیّت با خلوص فطرت و طیب طینت و خیر دولت ید بیضائی بنمائید تا در انجمن

عالم و مجمع امم مثبتوت و محقق گردد که شمع روشن عالم انسانی و گل گلشن جهان الهی هستند. گفتار ثمری ندارد و نخال آمال بری نیارد رفتار و کردار لازم. بالقوه جمیع اشیاء مستعدّ جمیع اشیاء نهایت بعضی سهل الحصولند و بعضی صعب الوصول لکن چه فائده انسان بالفعل باید آیت رحمن باشد و رایت حضرت یزدان. و السلام علی من اتّبع الهدی \*